هو العلیم

مشیت الهی و پیدایش تدریجی حوادث در جهان

از مراتب علیت تا معجزه و ادراک زمان

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدوهفتم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمات عقلی تبیین بداء و مشیت الهی

در جلسات گذشته عرض شد که برای بداء باید در سه محور صحبت شود: آیات قرآن، سنت و روایت، برهان فلسفی و قواعد عقلی؛ ولی ما بحث راجع به قواعد عقلی و برهان فلسفی را بر آن دو مقدّم کردیم [که] از نقطه‌نظر افاده و استفاده، نه از باب ارزش آن دو ، ارجح و اقدم باشد که آیات قرآنی است، از باب مقدمیت؛ مقدمهٔ علمیه.

برای این مسئله که مسئلهٔ کیفیت ترتّب حوادث در عالم تکوینی و نحوهٔ نزول و ارادهٔ مشیت خداست باید چند مقدمه عرض شود که البته ما در این مقدمات خیلی نمی‌مانیم؛ از جهت اینکه خیلی از این مسائل به‌نحو مبسوط یا به‌نحو اجمال در مسائل فلسفی بحث شده‌اند؛ اما در اینجا ناچاریم که یادی از آنها کنیم و مروری بر آن مسائل داشته باشیم.

ترتب عوالم وجود و وابستگی معلول به علت

مقدمهٔ اوّل: ترتّب عوالم وجود بر یکدیگر از نقطه‌نظر علّیت و معلولیت است. شکی نیست که عوالم وجود تقدّم طبعی و تقدّم علّی بر یکدیگر دارند. عالم ماده طبعاً و معلولاً از عالم مثال متأخّر است و همین‌طور [عالم مثال] نسبت به عالم ملکوت و همین‌طور تا به مقام اراده و مشیت حق برسد.

سنخیت علت و معلول و ناممکن بودن طفره

نحوهٔ این ترتّب به این شکل است که هر کدام از این مراتب وجودی برای مرتبهٔ مادون علت هستند؛ یعنی نفساً به ملاحظهٔ قاعدهٔ سنخیت بین علت و معلول و به ملاحظهٔ عدم امکان طفره و به ملاحظهٔ آن امکان ذاتی و فقر ذاتی و استعدادی و احتیاج معلول به علت، هر کدام از این مراتب وجودی، وجود بالغیر دارند به‌واسطهٔ علت مافوق که مرتبهٔ مافوق وجودی آنهاست. و این مسئله در فلسفه ثابت شده است. بر این اساس، بعضی از حکما قائل به عقول عشره شدند که همین حکایت از سلسلهٔ مراتب طولیه در نزول اراده و مشیت خداوند متعال در عوالم کثرت می‌کند.

تقدم عالم مثال بر پیدایش عالم ماده

به‌نحوی‌که اگر کل عالم ماده بخواهد تکوّن پیدا کند لازمه‌اش این است که قبل از آن، عالم مثال تکوّن پیدا کرده باشد؛ یعنی مثالِ این عالم ماده، تکوّن پیدا کند و قبل از اینکه مثال ماده تکوّن پیدا کند باید قطعاً ملکوت این مثال تکوّن پیدا کرده باشد و قبل از ملکوت باید جبروت و لاهوت، تمام اینها تکوّن پیدا کنند تا اینکه به اراده و مشیت حق برسد. مشیت و ارادهٔ حق بدون اینکه این سلسلهٔ مراتب طولیه در اینجا انجام شوند، تکوّن پیدا نمی‌کند.

معجزه در چارچوب سلسله علل وجود

و راجع به یک نکته در اینجا استطراداً صحبت می‌شود که اگر هر چیزی بخواهد در عالم ماده پیدا شود و تحقق پیدا کند، قطعاً باید از عالم بالاتر این مطلب انجام بگیرد و این‌طور نیست که تحقق آن شیء در خود همان عالم ماده یا عالم مثال بدون توجه به عوالم مافوق باشد.

آفرینش پرنده به دست حضرت عیسی و تجرد نفس

در معجزهٔ انبیا و اولیا و کرامات اولیا من‌باب‌مثال وقتی که حضرت عیسی علیٰ نبینا و آله و علیه‌السّلام خلق طیر می‌کند به مصداق آیه شریفهٔ ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا

﴿فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾[1] این نفخی که حضرت عیسی می‌کند و گل را متبدّل به طیر می‌کند، آیا فقط یک امر مادی در اینجا تحقق پیدا کرده است؟! نمی‌توانیم این حرف را بزنیم؛ چون خلقت طیر مساوق با خلقت نفس طیر است و نفس چون مجرد است، بنابراین از حیطهٔ ماده به‌دور است.

حضرت عیسی در عالم ماده و ظاهر، اگر بتواند کار زیادی انجام دهد ، فقط هیکل طیر را می‌تواند درست کند؛ مانند بعضی از افراد که قالب درست می‌کنند و یا بچه‌ها که فرض کنید شکل و شمایل حیوانی را ترسیم می‌کنند و تجسیم می‌کنند. این تصرف در ماده به‌وسیلهٔ ماده است؛ ولی صحبت در این است که این طیر دارای نفس می‌شود، دارای روح می‌شود، نفس حیوانی پیدا می‌کند که از مقولهٔ مجردات است، روح حیوانی پیدا می‌کند که از مقولهٔ مجردات است؛ این دیگر با ماده سازگار نیست.

تفاوت خلق نفس با پیوند روح به بدن

این‌طور نیست که حضرت عیسی، بنا بر اقوال بعضی که طبعاً صحیح نیست ، روحی را که وجود دارد و در عالم سرگردان است و نفسی را که وجود دارد و سرگردان است، آن نفس و روح طیر را در یک قالب ماده قرار می‌دهد. این‌طور که نیست! آیهٔ شریفه در اینجا بر خلاف این حاکم است، می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾؛ «تو در او می‌دمی.» دمیدن یعنی اراده و مشیت. اراده و مشیت تو به خلق نفس و خلق روح تعلّق می‌گیرد، نه اینکه روحی در آنجا هست و آن را ضمیمهٔ این می‌کنی.

این‌طور نیست که طیری قبلاً فوت کرده است و اجزائش از بین رفته است؛ ولی حضرت عیسی می‌داند کجاست؛ آن روح را می‌آورد و اراده می‌کند و خلقی را هم از گل درست می‌کند و این دو تا را با هم آشتی و انس و الفت می‌دهد!

احیای مردگان و سه تصرف در بدن و روح

همان‌طوری‌که این کار را در قبرستان و در احیا موتیٰ انجام می‌داد، در قضیهٔ احیا موتیٰ، نفسی بوده است و روحی وجود داشته است؛ قبلاً اینها در این دنیا زندگی می‌کردند، بعد از این دنیا رفتند، هزار سال یا دو هزار سال از عمرشان گذشته است و دیگر این بدن خاک شده است و رماد شده است؛ بعد ایشان سه کار انجام می‌دهد:

کار اوّل اینکه بدن درست می‌کند؛ چون بدن خاک شده است و استخوان پودر شده است، این معجزهٔ اولیٰ [است]. معجزهٔ دوم اینکه آن روحی را که به این بدن متعلّق بوده است و الآن در عالم مثال و عوالم دیگر گرفتار است به این بدن ملحق می‌کند.

آن‌وقت معجزهٔ سوم این است که زمین را هم می‌شکافد، چون مرده که نمی‌تواند به زمین شاخ بزند و از داخل زمین بیرون بیاید؛ طبعاً او باید زمین را هم کنار بزند تا او بتواند خارج شود؛ پس ایشان در اینجا سه کار انجام می‌دهد.

تمایز خلق روح از تصرف در روح موجود

این سه کار درست است و در این بحثی نیست؛ یعنی تصرف ایشان در آن روح و در آن نفس مربوط به عالم مجردات است؛ آن دو کار دیگر مربوط به عالم ماده است؛ حالا بحث راجع به عالم ماده هم خواهد آمد؛ ولی در هرصورت دو کارش مربوط به ماده است و یکی از آن مربوط به مجردات است که شیئی را که موجود است در قالب مادی و در حیات دنیوی دوباره برمی‌گرداند؛ ولی صحبت این است که ایشان کار دیگری که انجام می‌دهند و معجزه‌ای که دارند این است که اصلاً روح درست می‌کند

---

[1] سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۰. ***مطلع انوار***، ج ۱۲، ص ۱۸۷:

«و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده شده به اذن من به‌صورت پرنده‌ای به پرواز درمی‌آمد!»

و روح می‌سازد!

تلمیذ: در همان احیا موتیٰ؟

استاد: نه‌خیر، در این آیهٔ شریفه، ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾ در اینجا روح درست می‌کند، روح می‌سازد: ﴿فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾. الآن که حضرت عیسی این عمل را انجام می‌دهد، ما باید در اینجا ببینیم که این مسئله چگونه است؟

معجزه و قاعده حدوث جسمانی نفس

این مسائل خیلی دقیق هستند و در قضایا و مسائلِ ما خیلی به‌درد می‌خورند. إن‌شاءالله این مسئله بعداً در قاعدهٔ «النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»[1] خیلی کارگشا و مشکل‌گشا است و آن عرض همیشگی که ما داریم بر اینکه هر چیز و هر پدیده و حادثه‌ای در عالمِ ثوابت، ثابت است،[2] در آنجا می‌آید و کمک می‌کند.

چگونگی تحقق معجزه با اراده ولی الهی

به‌طورکلی آنچه ما از معجزات انبیا و اولیا و ائمه علیهم‌السّلام مشاهده می‌کنیم این است که در کارهایی که انجام می‌دهند، این‌طور نیست که چیزی قبلاً وجود داشته باشد؛ بلکه نفس ارادهٔ آن ولیّ، چه نبی باشد چه امام علیه‌السّلام باشد یا شخصی باشد که بتواند امور غیر عادی را انجام دهد ، بر خلق ارواح و نفوس تعلّق می‌گیرد و این مسئلهٔ بسیار مهمی است.

وقتی که نبی می‌خواهد این مسئله را انجام دهد، چه می‌کند؟ یعنی چه اِعمال و چه اقدامی از او سر می‌زند که نفس طیر در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند؟!

دمیدن در پرنده و پرسش از منشأ نفس

به عبارت دیگر اگر در کار پیغمبر یا حضرت عیسی علیه‌السّلام دقت کنیم و از او سؤال کنیم که: «شکم و نفس و سینه‌ات را باز کن تا ما آن داخل را ببینیم که تو چه‌کار می‌کنی؟» وقتی که گِل درست می‌کنی، با چشممان می‌بینیم که یک مشت خاک را برمی‌داری و با آب ضمیمه می‌کنی و شکل درست می‌کنی؛ این مسئلهٔ مهمی نیست؛ خودمان هم می‌توانیم شاید از او هم بهتر بتوانیم مثلاً مقداری نقش و نگار به آن بدهیم و این تبدیل به یک گنجشک بسیار زیبایی شود. در این حرفی نیست؛ ولی صحبت در این است آنجایی که دست ما کوتاه است اینجاست، آن دَمی که بر او می‌دمد و نفس پیدا می‌کند چیست؟ باید ببینیم که آن از کجا آمده است و چه عملی در آنجا انجام گرفته است؟

بله در اینکه معجزه است حرفی نداریم، همه چیز معجزه است؛ ولی بالأخره معجزه یک حساب و کتابی دارد. حالا اگر همین‌طور بگوییم که معجزه است و رد شویم کارمان را راحت کرده‌ایم؛ اما اگر بخواهیم در کار این بزرگان و انبیا فضولی کنیم بالأخره باید ببینیم که چه مسئله‌ای انجام می‌گیرد که نفس در اینجا تحقق پیدا می‌کند، روح در اینجا تحقق پیدا می‌کند. این مطلب است.

پیوند اراده نبی با جریان مشیت الهی

بازگشت این قضیه به همین است که وقتی یک نبی می‌خواهد عملی را انجام دهد، عمل اعجازی را انجام دهد، همان کاری را می‌کند که اراده و مشیت خداوند بر جریان آن فعل و کار بخواهد در عالم خارج تحقق پیدا کند.

آفرینش انسان در مراتب طبیعت و عالم مثال

من‌باب‌مثال اگر قرار بر این باشد که زیدی بخواهد در اینجا درست شود به چه نحوی درست

---

۱ ***الحکمة المتعالیة***، ج ۸، ص ۳۴۷. جهت اطلاع بیشتر به ***معاد شناسی***، ج ۳، ص ۱۲۹ رجوع شود.

۲ جهت اطلاع بیشتر به ***معاد شناسی***، ج ۶، ص ۹۸ ـ ۱۰۷ رجوع شود.

می‌شود؟ مشیت و ارادهٔ خداوند بر این است که یک حسنی در اینجا به سن بلوغ می‌رسد، یک صغریٰ هم این طرف به سن بلوغ می‌رسد، این دو با همدیگر ازدواج می‌کنند و به‌واسطهٔ ازدواج نطفه منعقد می‌شود و کم‌کم این مراحل را طی می‌کند تا اینکه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى﴾[1] در اینجا تحقق پیدا کند و ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ﴾[2] در خارج مصداق پیدا کند. این کار انجام می‌شود.

این سلسله‌ای که الآن در عالم خارج به‌نحو طبیعی انجام می‌گیرد، به مصداق ترتّب عوالم بر یکدیگر و ترتّب معلول بر علت و سلسلهٔ علل، تمام اینها به اراده و مشیت حق، از عالم اراده و مشیت تا عالم ماده، باید سلسله‌وار انجام بگیرد؛ یعنی باید عالم لاهوت در جبروت، جبروت در لاهوت یا به‌عکس، بعضی جبروت را بالاتر می‌دانند ، لاهوت بعد جبروت، پایین‌تر می‌آید و به ملکوت می‌رسد. هم ملکوت سفلیٰ داریم و هم ملکوت عُلیا داریم. عالم سفلیٰ همان عالم مثال و برزخ است و از آنجا تنازل پیدا می‌کند.

در همهٔ اینها زید درست می‌شود، روح زید درست می‌شود و نفس زید درست می‌شود و وقتی که به ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾ می‌رسد، در آنجا واقعاً زید، زید است. زید در عالم مثال دارای نفس است، دارای روح است، به‌طوری‌که اگر شما چشم داشته باشید، اصلاً واقعاً نفس و روح زید را می‌بینید و آثارش را می‌بینید؛ گرچه در شکم مادر است؛ ولی شما مشاهده می‌کنید و فعل و انفعال او را در عالمِ مثال تصور می‌کنید.

این برای تمام سلسلهٔ علل و معلولی است که باید تحقق پیدا کند تا اینکه ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾ در اینجا به‌وجود بیاید.

میان‌بر معجزه و حفظ مراتب علیت

حالا کاری که نبی می‌کند چیست؟ کاری است که از همین‌جا میان‌بُر می‌زند؛ یعنی بدون اینکه عوالم جبروت و لاهوت و ملکوت را بخواهد طی کند، از همین‌جا در مثال یک تصرف می‌کند و یک مثال درست می‌کند، همان‌طور که ما یک صورت نقاشی می‌کشیم و به دیوار می‌چسبانیم، او هم یک نفس زید درست می‌کند و او را در عالم مثال می‌اندازد، وقتی که نفس زید را درست کرد و در مثال انداخت، یک جسم ماده هم درست می‌کند. این را هم در عالم ماده می‌اندازد. آن مثال را از آن طرف می‌کشد و به این ماده می‌چسباند: ﴿فَتَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِى﴾ آیا این‌طور است؟! اینکه طفره می‌شود!

ما گفتیم که بنا بر قاعدهٔ علّیت و معلولیت امکان ندارد یک نفس مجرد بدون اراده و مشیت حق از عالم اراده یک‌دفعه چند پلهٔ نردبان را رد کند و یک‌دفعه در این پلهٔ آخر ظاهر شود.

تحقق سریع سلسله علل در معجزه

اگر یک روح و نفس بخواهد تحقق پیدا کند، باید مقام اراده و مشیت حق انجام گیرد. آیا مقام اراده و مشیت حق این است که طفره باشد؟! طفره محال است؛ فرض کنید امری که بخواهد در عالم خارج تحقق پیدا کند یک‌مرتبه بخواهد بدون آن سلسلهٔ مراتب باشد [این محال است.] چون فرض ما بر این است که علت متقدّم بالطبع به معلول است و عالم مادون متأخّر بالطبع نسبت به عالم مافوق خودش است؛ بنابراین کاری که ولیّ می‌کند، چه امام و چه پیغمبر یا غیر این دو ، این است که از آن بالا کار را درست می‌کند و پایین می‌آید؛ یعنی تمام این جریانی که باید مثلاً در طیّ مدت ده سال، در طیّ مدت بیست سال، در طیّ مدت صد سال انجام بگیرد، همهٔ اینها را به‌طرفةالعینی از آن عالم انجام می‌دهد تا

---

[1] سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹.

[2] سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴.

به اینجا برسد.

تفاوت انجام کار خارق عادت با آگاهی از علل آن

حالا در بعضی از اوقات خود او بر این سلسلهٔ مراتب اشراف دارد و عنایت دارد، در بعضی از موارد هم این اشراف و عنایت را ندارد؛ یعنی در بعضی از موارد که در اکثر موارد است، فاقد علم است و در بعضی از موارد عالم به علم است و شاعر به علم است. در بعضی موارد علم به علم دارد؛ ولی در اکثر موارد علم به علم ندارد. کار را انجام می‌دهد ولی نمی‌داند که این کاری را که الآن انجام می‌دهد، مقهور یک عقل کُلّی مافوق اوست و اراده و مشیت آن عقل کلّی مافوق تعلّق گرفته است که الآن این را انجام می‌دهد؛ و اِلّا اگر او نبود، انجام نمی‌داد. او خیال می‌کند که الآن توانسته است تصرف کند. این خیالی که الآن توانسته است تصرف کند، غافل از این است که فعل او چه مسائلی را گذرانده است تا الآن از دریچهٔ نفس او در خارج تحقق پیدا می‌کند.

شفای بیمار و ناآگاهی عامل از مراتب تأثیر

نسبت به این قضیه غافل است؛ مگر آن کسی که جمیع این مراتب را طیّ کرده باشد و او علم به علم دارد؛ یعنی علم دارد به این عملی که الآن انجام می‌دهد که این عمل او از کجا نشئت می‌گیرد و به کجا منتهی می‌شود که این اختصاص به انبیا دارد و اختصاص به ائمه دارد و اختصاص به کُمّلین از اولیا دارد و الاّ من‌باب‌مثال کارهایی را که افراد ناقص می‌کنند، کارهایی را که بعضی از مرتاض‌ها می‌کنند، کارهایی را که بعضی از صُلَحا می‌کنند، مثلاً حمد می‌خواند، مریض شفا پیدا می‌کند، حمد می‌خواند حتی ممکن است مُرده زنده شود، حتی ممکن است احیا اموات و اینها شود، در این موارد خود او هم نمی‌داند که چه می‌کند. می‌گوید که: «حمد خواندیم و خوب شد!»

اگر از او بپرسیم که: «چه‌کار کردی؟» می‌گوید که: «والله من هم نمی‌دانم! من فقط حمد خواندم و او هم خوب شد!»

واقعاً هم نفس او این را خوب کرده است؛ یعنی نفس صالح او مریض را شفا داده است؛ ولی علم به علم ندارد. نمی‌داند که چه مسائلی در اینجا انجام شد تا اینکه نفس او توانست این را انجام دهد، چه مسائلی از عالم بالا به پایین آمد و در نفس او مستقر شد تا از دریچهٔ نفس او این عمل انجام گرفت. او علم به علم را ندارد.

این نسبت به آن قضیهٔ مجردی که گفتم [بود] تا اینکه قضیه روشن شود. فعلیٰ‌هذا، تمام آنچه در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند، باید یک سلسله‌مراتبی را طیّ کند که آن سلسلهٔ مراتب عبارت است از مراتب عالم وجود. اگر بخواهد عالم ماده‌ای باشد، باید مافوق عالم مثالی باشد و هَلُمَّجَرّا. این مربوط به اصل خلقت عالم است.

تقدم علل بر حوادث در مراتب وجود

مقدمهٔ دوم: همان‌طوری‌که اصل خود این عالم وجود، علیٰ أنحاءِ و عَلیٰ مراتبه متقدّم و متأخّر بر یکدیگر هستند، حوادثی که هم در این عوالم وجود اتفاق می‌افتند، تقدّم و تأخّر طبعی و علّی و معلولی دارند؛ یعنی قضایایی که در عالم ماده و نبات و تغییر و تبدّل احجار و اشجار و تمام تبدّلات و تغَیُّرات، بالتبعِ ماده و بالتبعِ تأخّر ماده از مراتب مافوق، متأخّر از مراتب مافوقشان هستند؛ چون هر پدیده‌ای نسبت به ذات خودش و در ارتباط با ذات خودش امکان ذاتی دارد و امکان ذاتی افتقار ذاتی و احتیاج ذاتی دارد و هر چیزی که ذاتاً در وجود و حدوث خود محتاج و مفتقر به غیر است، وجود و وجوب خود را از غیر می‌گیرد.

وابستگی حادثه مادی به صورت مثالی و ملکوتی

بنابراین باید وجود او بالغیر باشد؛ چنان‌که وجوب او بالغیر است؛ یعنی وجود او به‌واسطهٔ علت مافوق تحقق پیدا می‌کند که آن علت مافوق عبارت است از صورت مثالی و برزخی که آن صورت مثالی و برزخی، تأثیر مستقیم در حدوث این پدیدهٔ مادی دارد و همان صورت مثالی و برزخی هم متأثّر

از صورت ملکوتی مافوق خود است و هَلُمَّجَرّا تا اینکه ما به اراده و مشیت اولیٰ برسیم.

و از اینجاست که پی می‌بریم بر اینکه این مسائل و حوادث در عالم خارج و در نفس‌الأمر وجود دارند؛ یعنی سلسلهٔ علت و معلولیت نه‌تنها در خود ماده و در مراتب مادون ماده دخالت ذاتی و تبعی دارد؛ بلکه در حوادثی هم که در عالم ماده اتفاق می‌افتد، قطعاً باید سلسلهٔ علّیت و معلولیت را در اینجا لحاظ کنیم. این مقدمهٔ دوم بود.

نقش زمان در پیدایش ماده و حوادث آن

مقدّمه سوم: اینکه تمام آنچه در عالم، چه به خلق اوّل و چه به خلق ثانی و ثالث و رابع و امثال‌ذلک ، از تغییر و تبدّلات به حرکت جوهری و به جمیع حرکات در کم و کیف و حوادث مادی تحقق پیدا می‌کنند، در ظرف زمان و در ظرف مکان متحقق می‌شوند. به عبارت دیگر، در خلق و آثار و حوادث ماده، زمان، شرط ذاتی و شرط اساسی به‌حساب می‌آید.

درهرصورت زمان به‌عنوان مرور و گذشت، یک شرط اساسی برای خلق ماده است به‌نحوی‌که اگر ما زمان و مکان را برداریم، البته خود مکان و زمان یک بحث فلسفی است که آیا اینها اعتباری هستند یا حقیقی هستند ، ماده نمی‌تواند خلق پیدا کند و تغییر و تبدّل در آن به‌وجود بیاید. قاعده و اساس برای خلقِ حوادث مادی عبارت از زمان است.

پرسش از تقدم ماده بر زمان

تلمیذ: خودش متأخّر از ماده است؛ چگونه شرط برای خلق ماده است؟

استاد: این در اصل کینونیّت خلق، متأخّر است؛ اما ما زمان را عبارت از مرور و یک گذشت به‌عنوان انتزاع عقلی از ماده می‌دانیم. یعنی در اصل خود ماده، در اصل تکوّن ماده، زمان نیست؛ به‌خاطر اینکه معلول برای مثال است. بنابراین، معنا ندارد [وقتی که] در آنجا زمان راه ندارد، در ماده که در خلق است زمان راه داشته باشد؛ ولی صحبت در این است که عقل پس از خلق، نسبتی بین این خلق با وجود خودش انتزاع و برقرار می‌کند؛ یعنی وجود این خلق را در دو مرحله لحاظ می‌کند و از آن زمان را انتزاع می‌کند.

ادراک گذشت زمان بدون مشاهده خورشید

فرض کنید اصلاً شما زمان را هم نمی‌دانید و اصلاً خورشیدی هم نیست. عالم ظلمات است و شما هم در هوا معلق هستید و هیچ‌گونه ارتباطی با زمین ندارید، هیچ‌گونه ارتباطی با جوانب خود ندارید؛ همین‌طور در هوا معلق هستید و نور، جسم در اطراف، حرارت و برودت احساس نمی‌کنید، فقط خودتان هستید و خودتان. آیا زمان را احساس می‌کنید یا نمی‌کنید؟! بالأخره مرور را بر وجود خود که احساس می‌کنید؛ گرچه اصلاً زمانی وجود ندارد. یعنی اصلاً فرض کنید که خورشیدی در عالم نیست که ما ۲۴ ساعت را بفهمیم، قمری در عالم نیست که ما لیل و نهار را بفهمیم. هیچ چیز را نمی‌فهمیم.

تلمیذ: موضوع خیال است، ما فرض می‌کنیم.

استاد: خیال نیست، آقاجان، انتزاع است.

تلمیذ: بله، قوهٔ خیال شاید اثبات این را بکند که یک مروری هست، بعضی قوه‌ها...

برهان انسان معلق ابن‌سینا و تجرد نفس

استاد: ببینید همان‌طوری است که شما مکان را احساس می‌کنید شما اصلاً هیچ چیزی [را نمی‌بینید]؛ نه زمین را می‌بینید و نه چیزی. اصلاً یکی از ادلّهٔ تجرد نفس که شیخ‌الرئیس در ***شفا*** می‌آورد[1]، همین قضیه است. می‌گوید که:

---

۱ ***الاشارات و التنبیهات***، النمط الثالث فی النفس الأرضیة و السماویة، ص ۸۰.

«فرض کنید اگر شما به‌طورکلی در هوا معلق باشید و دستتان را هم به بدنتان نزنید تا با تماس این دست با بدن، بخواهید یک احساس جرمیّت و جسمیّت کنید و پاهای شما از هم جدا باشد و سرتان به هیچجا تدلّی نداشته باشد و دستتان هم همین‌طور، آیا در آنجا بدون اینکه وجود خود (وجود مادی) را احساس کنید خودتان را می‌یابید یا نمی‌یابید؟»

[می‌یابید.] درست شد؟ این «نفس» می‌شود؛ یعنی این یکی از ادلّهٔ تجرد نفس است و بسیار دلیل خوبی است.

انتزاع مکان و زمان از حرکت انسان

حالا اگر شما بگویید که جسم هستید و پا، سر، دست و سایر اعضا دارید؛ تمام اینها را دیدید که پیدا کردید. این مکانیت خودتان و این مکان را در آنجا احساس می‌کنید یا نمی‌کنید؟! اینکه من‌باب‌مثال می‌توانید خودتان را از این نقطه به نقطهٔ دیگری ببرید؛ یعنی فرض کنید الآن در اینجا هستید، یک حرکت کنید؛ همین‌که توانستید حرکت کنید، احساس مکان در اینجا برای شما پیدا می‌شود، همین‌طور که توانستید حالت حرکت را با قبل از حرکت در نظر بگیرید، این «زمان» می‌شود. درست شد؟

وابستگی زمان به ماده و انتزاع عقلی آن

پس برای خلق ماده و حوادث ماده نیاز به زمان داریم. امکان ندارد بدون زمان حادثه‌ای در این عالم پیدا شود. حالا از آن‌طرف ما می‌بینیم که این زمان در عالم ماده تحقق پیدا می‌کند و اصلاً معلول ماده است؛ اگر ماده‌ای نباشد، زمانی نیست. خلق این زمان اعتباری است و انتزاع عقلی است، چه اعتبار واقعی باشد، یعنی چه انتزاع واقعی باشد، یعنی نفس‌الأمری داشته باشد یا صرف انتزاع عقل باشد، بر هر دو مبنا معلول برای خلق ماده است.

نبود زمان مادی در مراتب مجردات

اگر ماده‌ای وجود نداشته باشد، دیگر زمان معنا ندارد. زمان یعنی گذشت ماده. وقتی که ماده نیست، دیگر زمان یعنی چه؟! بنابراین آنچه موجب خلق است و موجب بروز حادثه در عالم ماده است، مربوط به زمان است؛ اما در سلسلهٔ علّیت که در آنجا دیگر زمان اصلاً به‌طورکلی معنا ندارد؛ یعنی وقتی که ما پا را از مرحلهٔ ماده بیرون گذاشتیم و وارد در مجردات شدیم به مجرد اوّل که مثال است برخورد کردیم، می‌بینیم که در عالم مثال زمان نیست، البته زمان متناسب با خودش هست اما نه این زمان و همین گذشت ماده ، وقتی از مثال بالاتر رفتیم، دیدیم در آنجا اصلاً زمان راه ندارد. مکان دیگر در آنجا راه ندارد.

بنابراین آنچه موجب حصول و حدوث تدریجی ماده و آثار ماده در عالم کون و فساد است عبارت است از زمان که آن زمان معلول برای ماده است و چون ماده معلول برای مجرد است، پس معلوم می‌شود که در مجرد، زمان وجود ندارد. این هم مقدمهٔ سوم بود.

وحدت مشیت الهی و تدریج حوادث مادی

مقدمهٔ چهارم در اینجا این است که آیا حوادث و قضایایی که در عالم هست در حدوث‌شان و در عوالم مافوق که سلسلهٔ عِلّی هست، نیاز به مرور زمان دارند؟ من‌باب‌مثال اراده و مشیت پروردگار، سال گذشته بر ایجاد یک حادثه‌ای در زمین تعلّق گرفته است. یک سال باید بگذرد تا اراده و مشیت او بر وجود حادثهٔ دیگر در سال آینده تعلّق بگیرد؛ آیا این‌طور است؟!

ما گفتیم که در آنجا زمان نیست. وقتی که زمان نیست، آیا این اراده و مشیّتی که ما می‌بینیم یکی‌یکی در عالم ماده انجام می‌گیرد؛ مثلاً زلزله امسال پیدا می‌شود، خسوف در دو ماه بعد پیدا می‌شود، حوادث پیدا می‌شوند، زید امروز به‌وجود می‌آید، عمرو فردا به‌وجود می‌آید، این می‌میرد، آن به‌دنیا می‌آید، آن خراب می‌شود، آن آباد می‌شود، قمر و فلان به‌هم می‌خورند افلاک و کواکب دور همدیگر می‌چرخند و کل نظام عالم تغییر می‌کند، اینکه ما اینها را تدریجی‌الحدوث می‌بینیم و بالواقع و بالحقیقه تدریجی‌الحصول می‌بینیم، آیا آن اراده‌ای که علت برای این است، آن هم تدریجی است؟!

آیه وحدت امر الهی و نبود تدریج در علت

گفتیم که در آنجا تدریج معنا ندارد، زمان معنا ندارد؛ پس آن اراده و مشیت، اراده و مشیت واحده می‌شود: ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ﴾[1] اینجاست؛ البته ما فعلاً بحث آیات قرآن نداریم.

رشد تدریجی انسان در سلسله علل مادی

پس اگر بخواهیم در سلسلهٔ معالیل، البته اگر معلول، معلولِ ماده باشد و همین‌طور معالیل مادیِ عرضی باشد نه طولی ، نگاه کنیم، مرور را مشاهده می‌کنیم و زمان را در آنجا دخیل می‌دانیم و تدریج را در آنجا بالعیان می‌بینیم؛ امروز زید زنده نیست، فردا به‌وجود می‌آید، فردا از شکم مادرش بیرون می‌آید، الآن نیست، پس‌فردا بزرگ می‌شود، الآن کوچک است.

تو آنی کز آن یک مگس رنجه‌ای *** که امروز سالار و سرپنجه‌ای[2]

امروز نمی‌توانی مگس را با دستت بپرانی، بعد کم‌کم بزرگ می‌شوی، بالغ می‌شوی، فلان می‌شوی، کم‌کم شاخ و شانه می‌کشی و دویست کیلو وزن پیدا می‌کنی، تو همین‌قدری بودی که در حال مرگ بودی! این تدریج‌الحصول را ما در واقع بالحقیقه می‌بینیم. حالا این تدریجی‌الحصول که بر یک علت مافوق متوقف است، آیا در علل مافوق هم تدریج وجود دارد یا در آنجا دفعتاً آن علت تحقق دارد و در عالم ماده تدریج پیدا می‌کند؟! اگر بگوییم که در آنجا هم تدریج دارد، پس باید بگوییم که در آنجا هم زمان هست؛ درحالی‌که در آنجا زمان نیست؛ چون زمان مخلوق و معلول برای ماده است.

تفاوت زمان متعارف با ادراک ذهنی زمان

تلمیذ: ﴿فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾[3] مربوط به کدام عوالم است؟[4]

استاد: از همین عالم ماده دیگر؛ یعنی از نظر درازا و کشش مربوط به این می‌شود؛ یعنی وقتی که یک یوم ربوبی را حساب کنید، این‌طور برای انسان مجسم می‌شود کَأَنَّ پنجاه هزار سال از عمرش می‌گذرد؛ نه اینکه واقعاً آنجا مربوط به روز و شب است.

تلمیذ: بی‌حدی را نمی‌رساند؟

اثر خوشی و رنج بر احساس گذشت زمان

استاد: بله دیگر؛ یعنی می‌خواهد همان سعه را برساند. می‌خواهد بگوید که در شما این‌طور می‌شود. فرض کنید که اگر جایی بر شما سخت بگذرد یا به شما جایی خوش بگذرد [احساستان متفاوت است]. در کجا خوش می‌گذرد؟ فرض کنید که با محبوب چهارده‌ساله شما را یک ماه در جزایر من‌باب‌مثال... بفرستند! آنجا [تا] بجنبید می‌بینید که: «ای بابا! یک ماه گذشت، اصلاً نفهمیدم! اصلاً نفهمیدم چه بود، چه شد، چه‌کار می‌کردم و کجا بودم.» آقاجان، یک ماه گذشته است! این برای شما واقعاً مثل یک ساعت است؛ یعنی واقعاً انگار شما یک ساعت احساس می‌کنید، مگر ما نمی‌گوییم که زمان یک انتزاع عقلی است؟! این عقل شما واقعاً در آنجا انتزاع یک ساعت را می‌کند.

حالا اگر فرض کنید شما را گیر یک آدم بداخلاق و ظالم به‌جای چهارده‌ساله انداختند، مسئله

---

[1] سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۰. ***افق وحی***، ص ۱۱۶:

«اراده ما بر خلقت اشیا احتیاج به تعدّد و مرور زمان و تدریج ندارد؛ بلکه یک اراده، همه عالم خلق را بدون ذرّه‌ای کم و زیاد به‌وجود آورده است.»

[2] ***بوستان سعدی***، باب هشتم، بخش ۲.

[3] سوره معارج (۷۰)، آیه ۴. ***معاد شناسی***، ج ۶، ص ۲۳۴: «[ملائکه و روح به‌سوی چنین خدایی عروج می‌کنند و بالا می‌روند] در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.»

[4] جهت اطلاع بیشتر به ***الله شناسی***، ج ۱، ص ۱۷۸ و ***معاد شناسی***، ج ۶، ص ۲۳۴ رجوع شود.

عکس می‌شود.

شعر حافظ و تفاوت احساس زمان در وصل و هجر

آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی *** وان دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی[1]

وقتی که انسان در یک شرایطی قرار می‌گیرد و واقعاً احساس می‌کند یک سال بر او گذشته است، یعنی دائماً می‌گوید که: «چرا تمام نمی‌شود؟!» این اَمَد و این مدت بر حسب ادراک ذهن است.

تلمیذ: تکوینی نیست؟

استاد: نه‌خیر، اصلاً جنبهٔ تکوینی ندارد.

تلمیذ: گذشت زمان در هر فرد فرق می‌کند.

استاد: فرق می‌کند.

ساعت متعارف و اعتبار حرکت خورشید

تلمیذ: این یک ساعتی که ما داریم این اعتباری است که جعل شده است.

استاد: بله، جعل شده است.

تلمیذ: یک ساعت متعارف است؟

استاد: بله، این یک ساعت متعارف است؛ یعنی فرض کنید که ما یک شمس و یک جرم و یک عرضی را در اینجا حساب می‌کنیم؛ بعد می‌گوییم که: «این عرض که از این نقطه که شمس بر او می‌تابد، باید یک دور بچرخد به اینجا که برسد، ۲۴ ساعت می‌شود.» حالا چه بر من سخت بگذرد یا بر من آسان بگذرد، این یک امر متعارف است. در آن بحث قبض و بسط زمانی که بحث می‌شود، این مسئله دیگر پیش می‌آید.

قبض و بسط زمان و مسئله ربط حادث به قدیم

تلمیذ: همان قضیه که فرمودید که در *روح مجرد* هم هست شخص رفت و شنا کرد و...[2]

استاد: بله.

تلمیذ: این قضیه در کجا انجام شد؟! در عوالم ماده طی زمان شد یا در عوالم بالا طی زمان شد؟! یک ربع رفته و آمده است یک بچهٔ پانزده‌ساله هم دارد!

استاد: این تا در آن عوالم بالا انجام نشود، در ماده انجام نمی‌شود. حالا این خصوصیتش را که انطباع ماده در مجرد است. این همان مسئلهٔ بسیار مهم ربط حادث به قدیم است که به چه نحو بین این دو قضیه ربط برقرار کنیم، دیگر الآن وقت نیست.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد

---

[1] ***دیوان حافظ***، غزل ۴۶۴.

[2] ***روح مجرد***، ص ۵۸۵: داستان مرد زرگر که برای او بسط الزّمان شد.